

تطورات مفهوم طبقه در اندیشه‌های مارکسیستی با تاکید بر آراء رایت

غلام‌رضا عظیمی*

(تاریخ دریافت ۹۴/۰۸/۰۵، تاریخ پذیرش ۹۵/۰۳/۰۵)

چکیده: مقاله حاضر قصد دارد پس از بررسی فشرده آراء مختلف در مود مفهوم طبقه به بررسی این مفهوم در مهمترین نحله متعلق به آن-نحله مارکسیستی- بپردازد. بنابراین این مقاله سه هدف اساسی را دنبال خواهد کرد: ابتدا یک نوع شناسی از مفاهیم کلی طبقه به تبعیت از اریک الین رایت ارائه می‌گردد، دوم به بررسی این مفهوم در اندیشه مارکس پرداخته می‌شود و در ادامه چهار نحله اساسی همرا با زیر مجموعه‌های هر یک در نحله‌های گوناگون مارکسیستی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت مدل رایت به عنوان یکی از متاخرین در این نحله مورد واکاوی قرار می‌گیرد و در پایان مدلی برای بررسی مفهوم طبقه ارائه می‌گردد.

مفاهیم کلیدی: تحلیل طبقاتی، تئوری مارکس، تئوری رایت، طبقه، مارکسیست.

مقدمه

مفهوم طبقه امروز در جامعه‌شناسی در عین کاربردی بودن، مناقشه برانگیز نیز می‌باشد. برخی امروزه از غیرکاربردی بودن این مفهوم و مرگ مفهوم طبقه سخن می‌گویند (پال ۱۹۸۹، نش ۲۰۰۰، پاکولسکی ۲۰۰۵) و از سوی دیگر کسانی این مفهوم را هنوز برای تحلیل اجتماعی مفید و کارآمد می‌دانند (سوآندرس ۱۹۹۰، رایت ۲۰۰۵، ۲۰۰۷، دورکین ۲۰۰۷، تربورن ۲۰۰۸ و غیره). برای

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

نمونه آراء خود رایت مبین این مطلب است که نزدیک به ۴۰ سال با این مفهوم مطالب متعددی را منتشر نموده است. کمتر نوشته‌ای در رسالات و نوشته‌های فارسی در زمینه جامعه‌شناسی نیز وجود دارد که مفهوم طبقه به عنوان یکی از متغیرها-حداقل متغیر زمینه‌ای-در آن استفاده نگردد. ولی این مفهوم به اندازه کاربرد، مورد مذاقه جدی قرار نگرفته است. مارکس مهم‌ترین کسی بود که مفهوم طبقه^۱ را به عنوان یک مفهوم مرکزی در جامعه‌شناسی قرار داد. اما، او هیچ‌گاه نتوانست به‌طور منسجم تعریفی از مفهوم طبقه ارائه دهد.^۲ در جلد سوم سرمایه فصلی به مفهوم طبقه اختصاص داده شده بود که این فصل پس از چند پاراگراف نیمه تمام مانده است (مارکس ۱۹۷۵). از آن پس بسیاری سعی در بازسازی مفهوم طبقه از نگاه مارکس کرده‌اند و این موضوع به یکی از چالش‌های اساسی در بین تئوری‌های مارکسیستی و غیر مارکسیستی درباره مفهوم طبقه شده است (دارندورف ۱۹۵۹، گیدنز ۱۹۷۳، کوهن ۱۹۷۵، رایت ۱۹۷۹، الستر ۱۹۸۵، وود ۲۰۰۴). این تنوع مفهومی در کنار بحث‌های ویر-دیگر جامعه‌شناس کلاسیک مهم در این رابطه- باعث ایجاد تنوعات گسترده در مورد مفهوم طبقه شده است. در ادبیات مربوط به مفهوم طبقه اجتماعی تقسیم‌بندی‌های متفاوتی ارائه شده است: مفهوم‌سازی چند بعدی طبقه در مقابل مفهوم سازی یک بعدی با توجه به منابع ارزشمند (دارندورف ۱۹۵۹، لیپست ۱۹۶۸، گیدنز ۱۹۷۳، رایت ۱۹۷۹، ترنر ۲۰۱۰، چلبی ۱۳۷۵) تقسیم بندی رئالیستی و نومیالیستی از طبقه (لنسکی ۱۹۶۸، گروسکی و همکار ۲۰۰۰)، تقسیم بندی طبقه در سطح رو بنا (سیاسی و ایدئولوژیک) یا زیربنا (اقتصادی)، (رایت، ۱۹۷۶)، تقسیم‌بندی ساختاری، تاریخی و اقتصادی از طبقه (پولانزاس ۱۹۷۳)، تقسیم بندی طبقه بر اساس رابطه یا فرآیند (وود، ۱۳۷۶)، طبقه مدرج و رابطه‌ای (رایت، ۱۹۷۹).

نکته اول که در این جا باید مد نظر داشت این است که این تنوعات مفهومی در مورد مفهوم طبقه در زمان و مکان اتفاق افتاده است و نکته دوم همپوشانی‌های بسیاری است که بین انواع دسته بندی‌های فوق در مفهوم طبقه دیده می‌شود. در این جا سعی می‌گردد با بصیرت از دیدگاه‌های فوق و با عنایت ویژه به طبقه‌بندی رایت (۲۰۰۵، ۲۰۰۷) نگاهی بر ادبیات موجود در زمینه طبقه در ادبیات مارکسیستی انداخته شود. رایت (۲۰۰۵: ۷۲۰) سعی می‌نماید ابتدا برای تعریف طبقه شاخص‌هایی را بیان نماید و سپس بر اساس این شاخص‌ها یک دسته بندی از تئوری‌های موجود در طبقه-همه نظرات نه فقط مارکسیستی- ارائه دهد. البته می‌توان این

۱. برای بررسی لغت‌شناسی مفهوم طبقه نک: دورکین ۲۰۰۷: فصل ۱.

۲. مراد این نیست که مارکس از مفهوم طبقه بهره نبرد. مارکس در جلد سوم سرمایه فصلی را به تعریف طبقه اختصاص داده که با مرگ وی ناتمام ماند. ولی می‌توان با بررسی آثار وی تعریفی از طبقه بدست داد.

شاخص‌ها و این طبقه بندی را نیز بسط داد. رایت (a، ۲۰۰۵، b ۲۰۰۵) معتقد است، در مفهوم سازی طبقه در نسخه‌های مختلف چند مفهوم نقش محوری دارد:

- طبقه به عنوان یک پایگاه ذهنی^۱

این تعریف از طبقه بیشتر ناظر به ارزیابی مردم از خودشان در سلسله مراتب اجتماعی است. در این جا مجموعه ارزش‌های حاکم در یک جامعه در مورد مفهوم طبقه، قشر بندی و جاگیری افراد در طبقات گوناگون اهمیت پیدا می‌کند. وارنر (۱۹۶۰) و پارسنز (۱۹۴۹) چنین تعریفی از طبقه را ارائه می‌دهند (همچنین نک کرپو ۲۰۰۶، ۲۰۰۷).

- طبقه به عنوان یک پایگاه عینی در ساختار توزیع^۲

در این جا تعریف طبقه اشاره به جایگاه فرد در سلسله مراتب توزیع مواهب مادی دارد. این تعریف از طبقه مدرج^۳ است افراد در شبکه توزیع نابرابر مواهب- در این جا بیشتر مادی- هر کدام در یک رتبه ای قرار می‌گیرند. توزیع مواهب ارزشمند و نوع مواهب ارزشمند در طول زمان و مکان باعث ارائه نگاه یک بعدی یا چند بعدی از طبقه گردیده است که در ادامه به آن باز خواهیم گشت.

- طبقه به عنوان یک توضیح رابطه ای از فرصت‌های زندگی اقتصادی^۴

این تعریف معتقد است که جایگاه افراد در زندگی اقتصادی بصورت رابطه‌ای، امکان دسترسی افراد به سایر فرصت‌ها را نیز فراهم می‌آورد. در حقیقت در این جا ما با نوعی تبدیل دارایی‌ها^۵ به یکدیگر روبرو هستیم. توانایی فرد در حیطه اقتصادی این امکان را به او می‌دهد که این داشته خود (ثروت) را به دیگر منابع ارزشمند مانند قدرت و .. نیز تبدیل کند، به طوری که دارایی اقتصادی باعث دستیابی به دیگر فرصت‌ها مانند قدرت، معرفت و... می‌شود. نخله‌های نئووبری مانند گلدتروپ و همکار (۱۹۹۲)، برین (۱۹۹۵، ۲۰۰۵) و بوردیو (۱۹۷۸) در این قلمرو فکری هستند.

- طبقه به عنوان یک تضاد آشتی ناپذیر^۶

در این جا تاکید بر این است که شکاف طبقاتی ناشی از جایگاه افراد در سلسله مراتب اقتصادی، چگونه باعث شکل گیری تضاد می‌گردد. بر این اساس طبقه خود به عنوان نوعی نابرابری توزیعی عمل می‌کند. این منافع متضاد باعث بروز تضاد و ادامه آن می‌گردند. در این نگاه رابطه بهره‌کشی^۷ و تسلط^۸ از اهمیت زیادی برخوردار است. نئوریکاردین‌ها (سورنسن ۲۰۰۵) با تاکید بر

1. subjective location
2. distributional location
3. gradational
4. life chance
5. assets
6. antagonistic conflict
7. exploitation
8. domination

مفهوم رانت بیشتر در این نحله قرار می‌گیرند، باید توجه داشت این نوع نگاه در کار مارکسیسم‌ها نیز بعد محوری دارد.

- طبقه به عنوان مهمترین کنشگر در تغییرات تاریخی^۱
در این دیدگاه طبقه را به عنوان یک مفهوم در سطح کلان در اختیار می‌گیرند تا بتوانند پویای تاریخی را با آن تبیین کنند. تاکید سنت مارکسی در بررسی تغییرات تاریخی طبقات و استفاده از مفهوم بهره کشی و مازاد اقتصادی از بحث‌های مهم در این زمینه است (داب ۱۹۴۷، مور ۱۹۶۶، سوئیزی ۱۹۷۴).

تامپسون ۱۹۶۷، اسکاچپول ۱۹۷۹). علاوه بر بحث طبقه عده‌ای در تغییرات تاریخی بر نقش نخبگان (لاچمن ۲۰۰۴) و بخش‌ها (امیق ۲۰۰۴) تاکید می‌گذارند.

- طبقه به عنوان بنیاد سرکوب اقتصادی و بهره کشی
این مفهوم از طبقه در سنت مارکسی بسیار مورد بحث واقع شده است (تربورن ۱۹۷۸، اندرسون ۱۹۷۴، هابزوبام ۱۳۶۱، رایت ۲۰۰۵). رایت (۲۰۰۵: ۷۱۸) معتقد است این نگاه به طبقه در سنت مارکسی بر خلاف سنت وبری اجازه می‌دهد که با یک تئوری هنجاری به طبقه نگاه کرد و به مفهوم رهاسازی نیز اندیشید.

رایت موارد زیر را به عنوان مفاهیمی که در مفهوم سازی از طبقه در نحله‌های مختلف تئوریک از آن‌ها استفاده می‌شود بیان می‌کند. دو نکته اساسی در جمله‌های یاد شده عبارتند از تعریف طبقه بر اساس مواهب ارزشمند که می‌توان یک بعدی یا چند بعدی باشد و دیگری روابط بین طبقات است که بیشتر بر تضاد بین آن‌ها تاکید شده است.

می‌توان با عنایت به جدول شماره (۱) و شاخص‌های رایت، بار دیگر مفهوم طبقه را بین جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر مورد بازخوانی قرار داد تا به ابعاد مفهومی تعریف طبقه نزدیک شد. در ادامه با توجه به ظرفیت مقاله حاضر تنها به تطورات مفهومی طبقه در نحله مارکسیستی اشاره می‌گردد.

مارکس و مفهوم طبقه

آن‌چنان که گفته شد مارکس خود فصلی را که در جلد سوم سرمایه به مفهوم طبقه اختصاص داده بود هیچ‌گاه کامل نکرد، ولی شارحین او سعی نموده اند نگاه مارکس به طبقه را از میان آثار متعدد او ارائه دهند (دارندورف ۱۹۵۷، گیدنز ۱۹۷۳، کوهن ۱۹۷۵، تربورن ۱۹۸۰، رایت ۲۰۰۰، ۲۰۰۵، دورکین ۲۰۰۷، وود ۱۳۷۶ و دیگران).

جدول شماره (۱): دریافت‌های متعدد از مفهوم طبقه در بین سنت‌های فکری مختلف

رهایی emancipation	تغییرات تاریخی historical variation	تضاد آشتی ناپذیر antagonistic conflict	فرصت‌های زندگی life chance	پایگاه عینی distributional location	پایگاه ذهنی subjective location	
***	**	**	**	*	* ^۱	سنت مارکسی (داروندرف، رایت)
		*	***	**	*	سنت وبری (کالینز، گلدتروپ، برین)
	*	*	**	**	***	سنت دورکیمی (وارنر، پارسنز، گروسکی)
		***	**	**	*	سنت ریکاردویی (سورنسون و همکار)
	***	*	*	*	*	جامعه‌شناسی تایخی (مور، من، اسکاچپول...)
		*	***	**	**	سنت بوردیویی
		*	**	***	*	کاربرد عمومی

ماخذ: (رایت ۲۰۰۵: ۱۰، ۲۰۰۵: ۷۱۹ با اندک تغییر).

قبل از هر چیز بهتر است نوع نگاهی که مارکس به جامعه یا آنچه خود تحت عنوان فرماسیون اقتصادی-اجتماعی داشت، بیان گردد. از نگاه مارکس در هر عصری جامعه یا همان فرماسیون اقتصادی اجتماعی دارای دو بعد اساسی زیربنا و رو بنا است (درمورد تفسیر از روبنا و زیربنا نگاه شود به کوهن ۱۹۷۵، الستر ۱۹۸۵، پرزوفسکی ۱۹۸۹، وود ۱۳۷۶ و ۱۳۹۱). زیربنا یا همان شیوه تولید دارای دو بعد روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای تولید است. روابط (مناسبات تولید) خود دارای سه بعد روابط بین طبقات، شیوه توزیع و مالکیت است و نیروهای تولید شامل دو بعد نیروی کار (یدی/فکری) و منابع و ابراز تولید می‌گردد. در این جا مارکس چند شکل عمده تضاد را مورد تاکید قرار می‌دهد. در سطحی ذهنی (انتزاعی) تاکید مارکس بر روی شیوه تولید است که به عنوان زیربنا در تعارض با روبناست، این روبنا همان جنبه‌های حقوقی، سیاسی و انواع آگاهی‌های اجتماعی است. از طرفی در خود بحث شیوه تولید بین مناسبات تولید (روابط تولید) و نیروهای تولیدی تعارض وجود دارد، همچنین در سطح عینی

۱-*** نشان دهنده نقش محوری در تعریف طبقه است.

** نشان دهنده نقش ثانویه در تعریف طبقه است.

* با آن که در تعریف مورد توجه قرار گرفته ولی جایگاه محوری و ثانویه ندارد

تضاد بین دارا و ندار مطرح است که همان تضاد بین طبقات می‌باشد. تضاد بین طبقات یک تضاد عینی است که از جایگاه افراد در مناسبات تولید و ارتباط آن‌ها (مالکیت/عدم مالکیت) با وسایل تولید مطرح می‌گردد. هنگامی که از روابط تولید حرف می‌زنیم دو نوع رابطه مطرح می‌شود (۱) روابط انسان با چیزها (۲) روابط انسان با انسان. آن‌چنان که رایت (۲۰۰۰، ۲۰۰۵) یادآوری می‌کند این روابط انسان با انسان دارای دو بعد اساسی قدرت^۱ و حق‌ها^۲ می‌باشد. به عبارت دیگر جایگاه انسان در روابط تولید که بر اساس مالکیت او بر وسایل تولید تعیین می‌گردد، جایگاه او را در سیستم قدرت نیز مشخص می‌کند. قدرت فرد از مالکیت او بر وسایل تولید^۳ حاصل می‌گردد و این قدرت برای او حق‌هایی را به ارمغان می‌آورد. مجموعه این قدرت و حق‌ها تشکیل دهنده روابط اجتماعی تولید هستند و البته این قدرت و حق‌ها نیز در روابط اجتماعی معنا می‌یابند. در اینجا ذکر این نکته لازم است که: مفهوم "مالکیت" و "حق مالکیت" از جمله مفاهیم پرمناقشه در حقوق، علوم اجتماعی و علوم اقتصادی است (دمستر، ۱۳۶۷؛ بارزل، ۱۹۸۹؛ برگ استروم، ۲۰۰۰؛ ترنر، ۲۰۱۰، چلبی، ۱۳۷۵). سه ویژگی بنیادی در مورد مفهوم مالکیت به‌کار گرفته می‌شود: (۱). تعمیم^۴: تمامی منابع ارزشمند به‌وسیله شخصی تملک می‌شود، (۲) انحصار^۵: حق مالکیت یک حق انحصاری است و (۳). قابلیت انتقال^۶: تضمین اینکه منابع قابل انتقال بین افراد می‌باشد. ترنر (۲۰۱۰: ۶۳) رشد دارایی را تحت تاثیر نفوذ دو تغییر اجتماعی عمده می‌داند: (۱) ظهور سیاست^۷ و قانون^۸ به عنوان قلمرو نهادی و (۲). توسعه بازار. برای ترنر تعریف مفهوم مالکیت ارتباط تنگاتنگ با قدرت دارد. این قدرت برای تعریف مالکیت افراد قدرتمند استفاده می‌شود. نکته اساسی در اینجا در مورد مفهوم حق است. به نظر می‌رسد حق مالکیت جزء حقوق موضوعه است به عبارت دیگر باید از سوی جمع-اجتماع مالکیت فرد پذیرفته شود. مفهوم حق در اینجا یک امر اجتماعی است.

1. Sectors

2. Emancipation

۳. رایت (۱۹۹۲) تاکید دارد، چهار برداشت از مفهوم شیوه تولید مطرح است: برداشت اول شیوه تولید را شامل روابط تولید و منابع تولیدی می‌داند، برداشت دوم شیوه تولید را فقط شامل روابط تولید می‌داند، برداشت سوم-برداشت کوهن- شیوه تولید را شامل تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک که بطور مشخص وابسته به یک مجموعه از شیوه تولید خاص هستند می‌داند. از نگاه کوهن (۱۹۷۵) در شیوه تولید سه بعد: شکل مازاد تولید (تولید اضافه)، شیوه بهره‌کشی و روابط تولید اهمیت دارند و چهارم شیوه تولید را شامل تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک که بطور مشخص وابسته به یک مجموعه از روابط تولید خاص می‌داند. رایت خود گرایش سوم را انتخاب می‌کند و شیوه تولید را شامل تمامی ابعاد اجتماعی تولید-اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک می‌داند (رایت، ۱۹۹۲: ۱۱۹-۱۱۸).

4. Universality

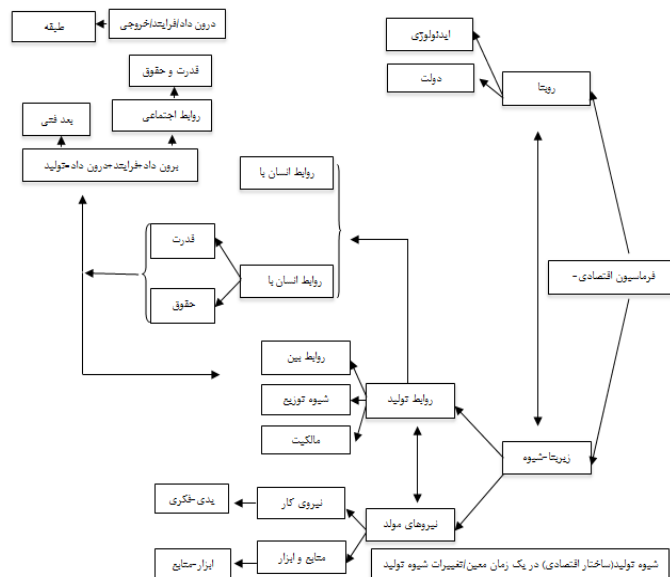
5. Exclusivi

6. Transferability

1. Polity

2. Law

آن‌چنان که گفته شد مالکیت فرد بر چیزی باید بر اساس یک مجموعه قواعد حقوقی شکل گیرد. این مجموعه قواعد حقوقی البته در اجتماع - روابط جمعی- ایجاد می‌گردند و آن‌طور که ترنر یادآور می‌شود بسیار وابسته به دو مفهوم قدرت و بازار می‌باشد. بنابراین نوعی برآیی جمعی در تعریف مفهوم حق وجود دارد، این برآیی باعث پذیرش جمعی مفهوم حق نیز می‌گردد. از این رو حق‌ها و قدرت که رایت بدان اشاره می‌کند آن‌چنان که به روابط اجتماعی-برای او روابط اجتماعی تولید-تعیین می‌بخشند، به همان صورت از روابط اجتماعی تاثیر می‌پذیرند و دارای رابطه دوسویه اند.



نمودار شماره (۱): فرماسیون اقتصادی - اجتماعی جامعه

برای جریان تولید، (حداقل) دو بعد را می‌توان متصور شد: یکی بعد فنی و دیگر بعد اجتماعی تولید. بعد اجتماعی تولید اشاره به "مجموعه حق‌ها/ قدرت‌ها" دارد که از جایگاه فرد در روابط تولید ناشی می‌گردد. این موضوع طبقه اجتماعی فرد را نیز مشخص می‌کند. با چنین درکی از جامعه (فرماسیون اقتصادی- اجتماعی) مارکس طبقه را جایگاه مشترک افراد در روابط تولید تعریف می‌کند. از دیدگاه مارکس طبقه در ساحت تولید و روابط آن ایجاد می‌شود. بنابراین رابطه اجتماعی تولید یک رابطه طبقاتی است که در آن توزیع نابرابر منابع تولیدی و دسترسی به آن‌ها توسط افراد مطرح است. این نابرابری شامل نابرابری در "قدرت و حق" استفاده از وسایل تولید و همچنین

نابرابری در استفاده از حاصل این منابع را شامل می‌شود. بنابراین روابط طبقاتی هم عرصه مالکیت (وسایل تولید) و هم عرصه توزیع منافع حاصل از این "مالکیت / نامالکیت" را در برمی‌گیرد. موقعیت مشترک افراد در روابط تولید باعث ایجاد منافع مشترک می‌شود و این امر باعث ایجاد "یک منطق وضعیتی مشترک" برای افراد می‌گردد. مارکس بر آگاهی و ناآگاهی افراد در این منطق وضعیتی مشترک تاکید ویژه ای دارد، در حقیقت این موضوع تشکیل دهنده عنصر آگاهی طبقاتی در کار مارکس می‌باشد. به اعتقاد مارکس آگاهی افراد به چنین منطق وضعیتی مشترک و منافع مشترک، طبقه را به طبقه برای خود تبدیل خواهد کرد. مارکس تاکید داشت طبقه همیشه منافع مشترک خود را در تضاد با منافع مشترک طبقه دیگر تشخیص می‌دهد. تضاد و منافع لازمه درک آگاهی افراد داخل یک طبقه و تبدیل شدن آن‌ها به یک طبقه برای خود (کنشگر تاریخی) است وگرنه طبقه در حالت "در خود" باقی خواهد ماند. رسیدن به آگاهی طبقاتی برای مارکس از طریق تضاد نیروهای تولید با روابط تولید و همچنین مفهوم "بهره‌کشی" محقق می‌گردد. در این فرآیند بهره‌کشی است که رابطه بین طبقات برای مارکس مطرح می‌گردد. مارکس نه تنها خود مفهوم طبقه را در ساحت شیوه تولید بررسی می‌نمود بلکه مهمتر از آن رابطه بین طبقات را نیز بر اساس مفهوم بهره‌کشی تبیین می‌کرد. از طرف دیگر مارکس معتقد بود که "تاریخ، تاریخ نبرد طبقاتی" است. او معتقد بود فرآیند تاریخ از جامعه بی طبقه بسوی جامعه بی طبقه خواهد بود. بنابراین مارکس هم به خود مفهوم طبقه، هم روابط بین طبقات و هم ارائه تئوری تاریخ بر اساس طبقه اندیشیده بود. مادر بررسی انواع تئوری‌های طبقه مارکسیستی دوباره به مارکس باز خواهیم گشت.

جدول شماره (۲): معیارهای طبقه در مارکسیسم کلاسیک

طبقه	معیار	مالکیت وسایل تولید	خرید نیروی کار	فروش نیروی کار
سرمایه دار		+	+	-
خرده بورژوازی سنتی		+	-	-
کارگر		-	-	+

ماخذ: (رایت ۱۹۷۸: ۱۲۰)

تحولات مارکسیستی

در بررسی و تحلیل مارکسیسم سنتی آن‌چنان که آمد طبقه در ساحت شیوه تولید تعریف می‌گردد. بر این اساس معیارهایی که برای تعریف طبقه از دیدگاه مارکسیسم سنتی مطرح بود عبارت بود از: (۱) مالکیت وسایل تولید (۲) خرید نیروی کار و (۳) فروش نیروی کار.

بر اساس این سه شاخص سه طبقه در جامعه قابل بررسی بود، طبقه سرمایه دار که صاحب وسایل تولید بودند و نیروی کار از دیگران می‌خرید و نیروی کار خود را نمی‌فروشد، طبقه کارگر که مالک وسایل تولید نمی‌باشند، فروشنده نیروی کار خود به دیگران هستند و قادر به خرید نیروی کار

دیگری نیستند و طبقه خرده بورژوازی که نیروی کار خود را نمی‌فروشند، نیروی کار دیگری را می‌خرند و صاحب ابزار تولید خود هستند. رایت معتقد است (۱۹۷: ۳۴) تا نیمه قرن ۱۹ این طبقه بندی برای جوامع سرمایه داری کافی به نظر می‌رسد، ولی در اواخر قرن ۱۹ و ۲۰ گروهی ظهور کردند که تحت شکل گیری دولت‌های مدرن و گسترش سرمایه‌داری - در چارچوب طبقه بندی مارکسیسم کلاسیک- جای نمی‌گرفتند. این گروه طبقه ای از مدیران بودند که بر اساس قواعد و شاخص‌های مارکسیسم کلاسیک فاقد مالکیت ابزار تولید بودند و باید جز طبقه کارگر محسوب می‌شدند. طبقه بوروکراتیک از مدیران در سرمایه داری قرن بیستم باعث موضع‌گیری‌های متعدد در نحله‌های مارکسیستی طبقه شده است. اولین چالش اساسی بر سر مفهوم مالکیت به مفهوم حقوقی و جامعه‌شناختی آن بود (دارندورف، ۱۹۵۷، کوهن، ۱۹۷۵، رایت، ۱۹۷۷، وود، ۱۳۷۶، ۱۳۹۱). در مالکیت حقوقی که مالکیت در مارکسیسم کلاسیک تحت همین عنوان است، تاکید بر روی مالکیت قانونی فرد بر ابزار تولید است ولی در مالکیت جامعه‌شناختی تاکید اساسی بر "کنترل موثر" نیز مطرح می‌باشد. این امر باعث گسترش ملاک‌های قبلی در مارکسیسم سنتی برای ارائه طبقات دیگر شده است، در این مدل گسترش یافته گروه مدیران نیز اضافه گردیده‌اند.

جدول شماره (۳): شاخص‌های گسترش یافته برای طبقات

معيار	مالکیت وسایل تولید	خرید نیروی کار	فروش نیروی کار
سرمایه دار	+	+	-
خرده بورژوازی سنتی	+	-	-
خرده بورژوازی نوین	-	-	+
کارگر	-	-	+

ماخذ: رایت (۱۹۷۹: ۳۴)

در این طبقه مدیران جایگاهی را بین گروه کارگر و سرمایه دار اشغال می‌کنند و نوعی نظارت و کنترل بر نیروی کار دارند، ذکر این نکته ضروری است که بر خلاف تفسیر دارندورف (۱۹۵۹) از مفهوم طبقه - جایگاه مشترک در سلسله مراتب اقتدار- مفهوم کنترل در جدول فوق یکی از ابعاد شیوه تولید را بیان می‌کند.

رایت (۱۹۸۰) معتقد است که در واکنش به ظهور طبقه مدیران در سرمایه داری جدید (قرن ۲۰) چهار گرایش در بررسی مفهوم طبقه و آرایش طبقاتی در مارکسیسم انجام گرفته است (کارچدی: ۲۰۱۱) استراتژی اول قرار دادن همه مدیران در طبقه کارگر به غیر از مدیران ارشد رده

بالاست. در مدل دو تایی ساده، تمام مدیران را در قسمت فروشنده نیروی کار قرار می‌دهد. استراتژی دوم مدیران را تحت خرده بورژوازی نوین یاد می‌کند، استراتژی سوم از طبقه مجزای مدیریتی جدید یاد می‌کند و چهارمین استراتژی از جایگاه متناقض مدیران در ساختار طبقاتی یاد می‌کند. در استراتژی اول تمام مدیران به خاطر اینکه در شرایط "عدم مالکیت" در روابط تولید هستند جز طبقه کارگر قرار می‌گیرند لورن (۱۹۷۷: ۳۲ - ۱۰) با استفاده از همین رویکرد ۹۰ درصد از مردم آمریکا را جز طبقه کارگر، ۸ درصد جز طبقه خرده بورژوازی و تنها ۲ درصد را جزء طبقه سرمایه دار قرار می‌دهد. (همچنین نگاه کنید به بکر (۱۹۷۳) و فریدمن (۱۹۷۶). بر اساس مطالعات آن‌ها طبقه کارگر بر اساس مزد و طبقه سرمایه دار بر اساس مالکیت ابزار تولید تعریف می‌گردند: بنابر تقسیم آن‌ها، جای مبهمی برای دسته بندی افراد در بین سه طبقه سرمایه‌دار، خرده بورژوازی و کارگر باقی می‌ماند.

کاتلر و همکاران (۱۹۷۷) سعی می‌کنند بین دو مفهوم مالکیت وسایل تولید و مالکیت وسایل کنترل^۱ تمایز ایجاد کنند. در حقیقت سرمایه‌دارها کسانی هستند که دارای مالکیت قانونی^۲ به وسایل تولید هستند. آن‌ها معتقدند در سرمایه داری انحصاری - به علت گسترش سرمایه‌داری - نظارت به عنوان یک فعالیت سازمانی جایگاه ویژه‌ای در سرمایه داری می‌یابد: بنابراین کنترل سازمانی فرآیند سرمایه داری امکان ایجاد گروهی سرمایه دار را بدون این‌که واقعا سرمایه دار باشند ایجاد می‌کند (رایت، ۱۹۸۰: ۳۳۷). در دیدگاه کاتلر و همکاران این قسمت - کنترل وسایل تولید - مجزا از بعد اجتماعی شیوه تولید می‌باشد و در حقیقت بعد تکنیکی شیوه تولید را شامل می‌شود. در نتیجه آن‌ها با این استدلال گروه مدیران را جز گروه سرمایه دار محسوب نمی‌کنند، ولی آن‌ها را نیز به سادگی جزء طبقه کارگر نیز محسوب نمی‌کنند. چون کنترل وسایل تولید نیز بر عهده طبقه کارگر نیست، در این‌جا مدیرانی وجود دارند که از لحاظ کنترل وسایل تولید نیز جایگاه زیاد بالایی ندارند آن‌ها نه جز طبقه سرمایه دارند و نه طبقه کارگر. در این جاست که اصطلاح جایگاه متناقض به وجود می‌آید (همان، ۳۳۹). رایت معتقد است نگاه دو تایی ساده به چند دلیل ناکاراست: (۱) آن‌ها کل روابط اجتماعی تولید را به یک بعد مالکیت اجتماعی وسایل تولید یا کنترل کاهش می‌دهد (۲) گرایش دارد بعد تکنیکی شیوه تولید را به بعد اجتماعی روابط تولید تبدیل کند. (۳) رابطه بین تحلیل ساختار طبقاتی و شکل‌گیری طبقه را از بین می‌برد این امر به وسیله مشمول کردن منافع طبقاتی متضاد دو طبقه ناهمسان یعنی مدیران و کارگران، صورت می‌پذیرد (همان، ۳۳۹).

-
1. Possession
 2. Legal ownership

استراتژی دوم: اشاره به قرار دادن گروه مدیران به عنوان طبقه خرده بورژوازی جدید دارد. این راه حل شاید مشهورترین و پرکاربردترین شیوه برای حل جایگاه تکنوکرات‌ها، مدیران و... در ساختار طبقاتی است. کلمه "نوین" کمک می‌کند تا آن‌ها را با خرده بورژوازی سنتی یکی ندانیم. درون همین نحله رایت (۱۹۸۰) سه گروه را از هم تفکیک می‌کند: گروه اول: این افراد-مدیران-به علت این‌که مالک و صاحب مهارت و مدارک دانشگاهی هستند، به خاطر این "مالکیت" جز طبقه بورژوازی نوین محسوب شده‌اند. در گروه دوم تمامی مزد بگیران غیر مولد جزء خرده بورژوازی نوین محسوب شده‌اند و در نهایت در گروه سوم کلیه مزد بگیرانی که درآمدشان بالاتر از ارزش نیروی کارشان بوده است، جزء طبقه بورژوازی نوین محسوب شده‌اند.

اثر جوراهیل "تحلیل طبقاتی: ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰" در سال ۱۹۷۵ منتشر شد، جزء گروه اول است. جوراهیل بیان می‌دارد که روشنفکران حرفه‌ای سطح بالا به‌ویژه هنگامی که مدرک تخصصی سطح بالا داشته باشند جزء خرده بورژوازی محسوب می‌گردند. زیرا دارای مهارت فکری هستند، همانند خرده بورژوازی سنتی که صاحب واحد اقتصادی متعلق به خود بود. این مایملک روشنفکران آن‌ها را قادر می‌سازد که در آمد خود را داشته باشند. چون روشنفکران صاحب آن مایملکی هستند که در به‌کارگیری آن از نیروی کار دیگران استفاده نمی‌کنند، در همان طبقه جای می‌گیرند که خرده بورژوازی سنتی قرار می‌گیرد، اما بدون شک در بسیاری موارد از آن‌ها متفاوت‌اند. رایت (۱۹۸۰ : ۳۴۰). معتقد است این تفسیر از خرده بورژوازی تعریف طبقه را از "شیوه تولید" به "مبادله" و بازار حرکت می‌دهد و بیش از این‌که تفسیری مارکسی باشد وبری است. به نظر او بسیاری از کارگران با مهارت و دارای مدرک علمی که هیچ کنترلی بر فرایند تولید نیز ندارند، می‌توانند در طبقه خرده بورژوازی نوین قرار گیرند. از طرفی رایت تاکید دارد که مهارت و دانش هیچ کدام از ویژگی‌های مالکیت فیزیکی را ندارد (رایت ۱۹۸۰ : ۳۴۱).

گروه دوم از استراتژی دوم کسانی هستند که کلیه مزد بگیران غیر مولد را در طبقه خرده بورژوازی نوین قرار می‌دهند (اوری ۱۹۷۳، پولانزاس ۱۹۷۵، ۱۳۹۱). در این‌جا بحث اصلی این است که چگونه می‌توان مزد بگیران مولد را از غیر مولد تفکیک کرد، این امر یکی از چالش‌های اساسی در میان مارکسیست‌هاست (رایت ۱۹۸۰، کانر ۱۹۷۵، پولانزاس ۱۹۷۵، کوهن ۱۹۷۵، وود ۱۳۷۶، ۱۳۹۱). ایده اصلی این است که اگر گروه مزد بگیران -که توسط سرمایه استخدام شده‌اند- ارزش اضافی در فرآیند تولید ایجاد کنند جزء طبقه مولد قرار می‌گیرد. در این‌جا تولید ارزش اضافی به عنوان معیار مولد یا غیر مولد بودن نیروی کار لحاظ شده است. بنابراین هنگامی که تولیدی در کار نباشد ارزش اضافی هم وجود ندارد. رایت (۱۹۸۰ : ۳۴۲) از مثال بانک استفاده می‌کند او معتقد است در این‌جا تولیدی شکل نگرفته و بیشتر فعالیت پیرامون مبادله و مسایل مالی است و خبری از تولید کالای واقعی نیست، چنان‌که نه تولید و نه ارزش اضافی تولید شده. در نتیجه کلیه کارمندان

بانک غیر مولد محسوب می‌گردند، در این صورت بطور کلی مزد بگیریانی که فعالیت آن‌ها نه در حیطه تولید بلکه در حیطه مبادله قرار دارد، غیر تولیدی (غیر مولد) محسوب می‌شوند.

جدول شماره (۴): مدل اوری در تحلیل جایگاه طبقات

طبقه	مکان بازار			مکان کار	
	مالکیت وسایل تولید	تولید اضافی	کار اجاره می‌کند	دارای جایگاه بالا	دارای قدرت
سرمایه دار	+	-	+	+	+
خرده بورژوازی سنتی	+	+/-	توسط اوری بحث نشده		
طبقات متوسط جدید	-	-	-/+	+/-	+/-
مدیران	-	-	+	+	+
صاحبان فن	-	-	-	+	+
کارمندان	-	-	-	+	-
سرکارگران	-	-	-	-	+
کارگران	-	+	-	-	-

ماخذ(رایت : ۱۹۸۰ : ۳۴۴)، + (بله) ؛ - (نه) ؛ +/- (اغلب) ؛ -/+ (بندرت)

اوری (۱۹۸۰) با توجه به چنین دیدگاهی سعی می‌کند که یک ترکیب طبقاتی ارائه دهد. او معتقد است که در ذات سرمایه داری دو کارکرد وجود دارد: تجمیع سرمایه و تولید ارزش اضافی. اولی کارکرد سرمایه است و دومی کارکرد نیروی کار (۱۹۸۰ : ۱۸۲). این کارکردهای دوگانه باعث ایجاد یک "دوگانه مالکیت/ نامالکیت" بر وسایل تولید و "تولید/عدم تولید" ارزش اضافی می‌گردد. اوری بر این اساس طبقه متوسط جدید را گروهی تعریف می‌کند که هم نامالک وسایل تولید و هم نامولد ارزش اضافی هستند. او علاوه بر این نیروی کارگر را دارای جایگاه پایین، بی قدرت و اجیر شده - به خدمت گرفته شده- توصیف می‌کند ولی معتقد است طبقه متوسط جدید شرایط فوق را ندارند. آن‌ها تا حدودی دارای قدرت و دارای موقعیت بالا هستند (رایت، ۱۹۸۰ : ۳۴۴).

پولانزاس (۱۹۷۵، ۱۳۹۱) بحث می‌کند که نامولد بودن یکی از ویژگی‌های اساسی طبقات اجتماعی نوین است. برای او (۱۳۹۱ : ۱۶) طبقات اجتماعی "گروه بندی‌هایی از عوامل اجتماعی اند که عمدتاً ولی نه منحصر به‌وسیله جایگاهشان در روند تولید یعنی در حوزه اقتصادی تعریف می‌شوند." او ادامه می‌دهد اما نمی‌توانیم از این نتیجه بگیریم که این جایگاه اقتصادی برای تعیین طبقات اجتماعی کافی است. مارکسیسم اعلام می‌دارد که اقتصاد در هر شیوه تولید با شکل بندی

اجتماعی نقش تعیین کننده ای دارد، اما سیاست و ایدئولوژی (روینا) نیز نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند (۱۹۷۵: ۱۴).

بنابراین در تفسیر پولانزاس از طبقه دو عامل ایدئولوژی و سیاست در ساحت روابط تولید وارد می‌گردد و همچنین طبقه جدید جزء نیروهای غیر مولد محسوب می‌شود، پولانزاس تاکید دارد جدایی نیروی کار مولد و غیر مولد باید مرز طبقه کارگر و خرده بورژوازی نوین باشد، وی سعی می‌کند با توجه به مفهوم "تعیین ساختاری طبقه" به عنوان ساختار روابط تولید، "جایگاه سلطه و انقیاد سیاسی و ایدئولوژیک" (۱۹۷۵: ۱۵) طبقات را تعیین کند. پولانزاس به دو علت سعی می‌کند بحث اوری را بسط دهد. ابتدا این که پولانزاس عوامل سیاسی و ایدئولوژیک را در کنار عوامل اقتصادی در تبیین خود وارد می‌کند و دوم این که پولانزاس مفهوم مالکیت را به چند زیر شاخه (چند بخش بهم پیوسته) می‌شکند. این دو امر کمک می‌کند تا پولانزاس بهتر بتواند جایگاه طبقه متوسط جدید را در بین کارگردان و سرمایه داران تبیین نماید. آنچنان که رایت (۱۹۸۰: ۶-۳۴۵) بیان می‌دارد هنگامی که پولانزاس به "روابط سیاسی" اشاره می‌کند، منظورش "روابط نظارت و اقتدار درون سرمایه داران" است. کار نظارت و مدیریت در درون سرمایه داری در حقیقت آن چیزی است که از نگاه پولانزاس به باز تولید روابط اجتماعی تولید در سرمایه داری می‌انجامد (نک: پولانزاس ۱۹۷۵ بخش یک). بنابراین در این دیدگاه یک طبقه نقش نظارت و کنترل بر طبقه دیگر را خواهد داشت. یکی از نقش‌ها "خرده بورژوازی نوین" نقش نظارتی و کنترل است. پولانزاس از روابط ایدئولوژیک برای اشاره به تقسیم پایگاه بین کار فکری و یدی استفاده می‌کند: به این ترتیب برای مثال یک تکنسین یقه سفید دارای جایگاه ایدئولوژیک مسلط در روابط طبقاتی است. این پایگاه ایدئولوژیک مسلط در بازتولید روابط اجتماعی در سرمایه‌داری بسیار اهمیت دارد. بنابراین تفکیک بین خرده بورژوازی نوین و طبقه کارگر ابتدا به جایگاه مولد/ غیرمولد آن‌ها در فرآیند تولید و دوم به تسلط سیاسی و ایدئولوژیک آنها باز می‌گردد. اما در تفکیک بین طبقه خرده بورژوازی نوین و طبقه سرمایه دار باید بین دو مفهوم مالکیت و کنترل وسایل تولید تفکیک قائل شد (رایت، ۱۹۸۰: ۳۴۶).

جدول شماره (۵): معیارهای کلی پولانزاس برای تحلیل طبقه

ایدئولوژیک		سیاسی		اقتصادی					مالکیت		طبقه
زیر سلطه	مسلط	زیر سلطه	مسلط	بهره‌کشی			کنترل	واقعی	قانونی		
				ارزش مازاد	کار مازاد	تخصیص					
-	+	-	+	-	-	+	+	+/-	+/-	بورژوازی	
-	+	-	+	-	-	+	+	+	+	سرمایه دار سنتی	
-	+	-	+	-	-	+	+	+	-/+	مقامات اجرایی بالا	
-	+	-	+	-	-	+	+	-	-	مدیران	
-	+	-	+	-	-	+	-	-	-	مقامات حکومتی/دولتی	
-	+	-	+	-/+	+	-	-	-	-	پرولتاریا	
+	+/-	+	+/-	-/+	+	-	-	-	-	خرده بورژوازی نوین	
+	+	+	-	-	-	-	+	+	+	خرده بورژوازی سنی	

ماخذ: (به نقل از رایب ۱۹۸۰: ۳۴۷)^۱ + (بله) - (نه) +/- (اغلب) ++ (بندرت)

گروه سوم در استراتژی دوم کسانی هستند که معتقدند "ارزش درآمد" طبقه متوسط جدید مدیران بسیار بالاتر از طبقه کارگر است. آن‌ها با آن که مالک وسایل تولید نیستند به هیچ عنوان ارزش مازادی به گروه سرمایه دار نمی‌دهند. بنابراین آنها حقوق بگیران هستند که استثمار نمی‌شوند و نقش آن‌ها در بهره‌کشی از طبقه کارگر باعث می‌شود آن‌ها در تضاد با طبقه کارگر قرار گیرند (بوادلت و همکار ۱۹۷۴، رایب ۱۹۸۰). با این وجود، آن‌ها هنوز جزء طبقه سرمایه دار محسوب نمی‌شوند. آن‌ها جزء طبقه خرده بورژوازی محسوب می‌گردند که در بهره‌کشی از طبقه کارگر نقش دارند ولی خود نیز تاحدودی مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند.

استراتژی سوم اشاره به ایجاد یک "طبقه جدید" در ساختار طبقاتی دارد، در این استراتژی تاکید بر این است که دسته مزدبگیران خارج از طبقه کارگر را نه جزء طبقه خرد بورژوازی بلکه به عنوان یک طبقه جدید بشناسیم که متفاوت از طبقه کارگر و سرمایه دار است (انریکها ۱۹۷۷، نش ۲۰۰۰) بابارا و جان انریک بر این باورند که توسعه سرمایه داری طبقه نوینی بنام متخصصان و

۱. مالکیت قانونی و واقعی اشاره به کنترل موثر دارد، ارزش کار مازاد اشاره به ارزشی دارد که از دستمزد کار اخذ می‌شود.

مدیران را بوجود آورده است که وظیفه اصلی آنها بازتولید فرهنگ و روابط سرمایه‌داری است. منافع این طبقه بطور آشکارا جدا از منافع طبقه کارگر و سرمایه دار است ولی وابستگی شان به طبقه بورژوا بیشتر است. آن‌ها به دلیل جایگاهی که در بازتولید روابط سلطه و بهره کشی از کارگران دارند مورد نفرت کارگران هستند.

استراتژی چهارم به جایگاه متناقض و موقعیت‌های متضاد مدیران در روابط طبقاتی اشاره دارد که بیشتر توسط (کارچدی ۱۹۷۷، ۱۹۸۵، ۲۰۱۱) و رایت (۱۹۸۵، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۵) مطرح شده است. یکی از فرض‌های این استراتژی این است که لزوماً نباید همه موقعیت‌ها در درون یک طبقه جا گیرند و یک موقعیت طبقاتی می‌تواند درون دو یا سه طبقه قرار گیرد. دیدگاه رایت بیشتر تاکید دارد که روابط "مسلط و تحت سلطه بودن" که در روابط اجتماعی تولید تجلی می‌یابد، بیشتر باید به چندین روابط مستقل و جایگاه متناقض-بدون ترکیب و تطابق- تبدیل شود. (رایت، ۱۹۸۰: ۳۵۶) و نوع دوم که توسط کارچدی (۱۹۷۶، ۱۹۸۵) بیان شده بیشتر تاکید بروی کارکردهای متضاد دارد که توسط جایگاه‌های متناقض در وضعیت طبقاتی به وجود می‌آیند.

در دیدگاه کارچدی (کارکردهای متضاد) سه بعد اساسی در تحلیل طبقاتی اهمیت دارد. مالکیت، عدم مالکیت و عناصر کارکردی. مالکیت اشاره به قدرت کنترل بر سرمایه گذاری و تجمیع سرمایه دارد و متفاوت با کنترل است. کنترل اشاره به کنترل سرمایه فیزیکی دارد (رایت، ۱۹۸۰: ۳۵۷). به عبارت دیگر برای کارچدی مالکیت اشاره به قدرت استفاده از وسایل تولید و نیروی کار دیگران دارد، در حالی که کنترل اشاره به توانایی توجه و کنترل- نظارت- بر وسایل تولید دارد. سلب مالکیت یعنی وضعیتی که در آن نیروی کار بی مزد عرضه می‌شود و یا از نیروی کار با مزد دیگران استفاده می‌گردد. کارکرد به عنوان عنصر اصلی تحلیل کارچدی اشاره به "کارکرد جهانی سرمایه" و "کارکرد گروهی کارگران" دارد. این مفاهیم را کارچدی در سه دوره رشد سرمایه داری قرار می‌دهد و با توجه به هر دوره تحلیل خود را از وضعیت طبقاتی ارائه می‌دهد (کارچدی ۱۹۷۷: ۳۶۰ به بعد، رایت ۱۹۸۰: ۳۵۷) سپس کارچدی سه مرحله پیشرفت سرمایه داری را توضیح می‌دهد: مرحله شیوه تولید سرمایه داری خصوصی اولیه^۱ که با تسلط (سلطه) رسمی سرمایه بر کار مشخص می‌شد، این مرحله به سرمایه داری اولیه اشاره دارد که کارگران زیر نظر سرمایه داران - به صورت انفرادی- در کارگاه‌های کوچک کار می‌کردند. هر کارگر می‌توانست کل فرآیند کار را کنترل کند، در مرحله دوم مرحله شیوه تولید سرمایه داری پیشرفته^۲ که تسلط "واقعی" سرمایه بر کار مشخص می‌شود. در این مرحله کارخانه‌ها رشد می‌یابند و تقسیم کار در آنها شکل می‌گیرد و

1. Early private capitalism
2. Developed private capitalism

"کارگران گروهی" برای درک موقعیت طبقه کارگر و سرمایه دار در نظام سرمایه داری انحصاری ما باید کارکرد هر کدام از طبقات را در این نظام تشخیص کنیم.

جدول شماره (۶): طرح کارچدی از موقعیت متضاد

عناصر کارکردی				سلب مالکیت		عنصر مالکیت	موقعیت طبقات	شکل‌های تولید سرمایه داری
اجرای کارکرد کارگران گروهی	اجرای کارکرد جهانی سرمایه	اجرای کارکرد کار سرمایه	اجرای کارکرد سرمایه	سلب ارزش کار	سلب کار اضافی	مالکیت واقعی تولید اقتصادی وسایل		
		-	+	+	+	+	سرمایه دار	سرمایه داری خصوصی اولیه
		+	+	+	+	+	متوسط قدیمی	
		+	-	-	-	-	کارگر	
-		+	+	+	+	+	سرمایه دار	سرمایه داری خصوصی پیشرفته
+		+	+	+	+	+	متوسط قدیمی	
+		+	-	-	-	-	کارگر	
- - - + پایین متوسط	+			-	+	+	سرمایه دار انحصاری	سرمایه داری انحصاری
				-	+	+	مقامات اجرایی بالا	
				+	+	-	مدیران بالا	
				پایین	+	-	طبقه متوسط جدید	
				متوسط	بالا	-	سطح بالا	
				متوسط	متوسط	-	سطح متوسط	
				+	پایین	-	سطح پایین	
-	-	-	طبقه کارگر					

ماخذ(تلخیص شده از رایب ۱۹۸۰: ۳۶۰)

کارچدی تاکید دارد نقش اساسی سرمایه داری انحصاری "کنترل و نظارت" برفرایند کار است و کارکرد اساسی "کارگروهی کارگران" گرفتن بخشی از فرایند پیچیده سازمانی کار و نیروی کار است به‌عنوان بخشی از کار جمعی که از طریق آن مازاد از یک بخش تولید -ایجاد- و در بخش دیگر تخصیص داده می‌شود (بهره کشی اقتصادی)، رایب (۱۹۸۰: ۳۵۸). بنابراین مراحل تولید به چندین گروه کارگر متمایز و به هم پیوسته برای تولید نیاز دارد که دیگر کل مراحل تولید را شاهد نیستند.

۱. بالا،متوسط، پایین اشاره دارد به رابطه‌ای تعادل عوامل متضاد

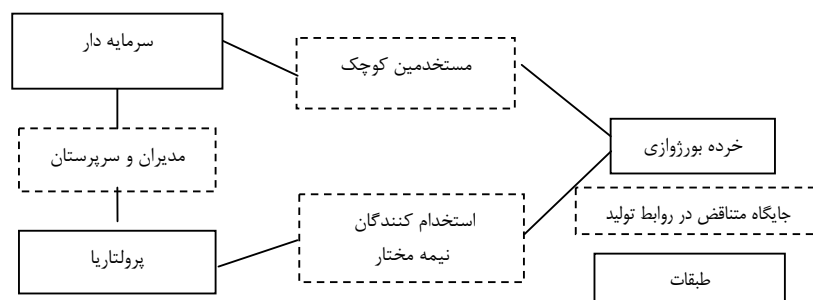
در مرحله نهایی شیوه تولید، در سرمایه داری انحصاری^۱ دیگرکنترلی توسط سرمایه داران بر فرد وجود ندارد. در آن چه کارچدی سرمایه داری جهانی می‌نامد دیگر سرمایه داران بصورت ساختار مدیریتی، مجزا (تفکیک شده) و گروهی کارگران را سازمان می‌دهند (رایت، ۱۹۸۰: ۳۵۸).
با این تفسیر، موقعیت‌های طبقاتی متضاد-آنچه که کارچدی موقعیت "طبقه متوسط نوین" می‌خواند- بر اساس وضعیت کسانی تعریف می‌شود که مالکیت اقتصادی ندارد اما در کارکرد جهانی سرمایه و کارکرد گروهی کارگران همکاری دارند، از این لحاظ آن‌ها هم استثمار می‌شوند و هم استثمار می‌کنند (کارچدی، ۱۹۷۷: ۳۶۹). این طبقه از لایه‌های بالایی مدیریت (که با سرمایه جهانی سرو کار دارند) و نیز از لایه‌های پایین (که با کارگران گروهی) سرو کار دارند، تشکیل شده است. بنابراین این دو طبقه باید هر دو کارکرد را ایفا کنند. این کارکرد متضاد "نظارت و کنترل بر کارگران و هماهنگی و تنظیم کارگروهی" بر عهده طبقه متوسط نوین نهاده شده است. در طرح سرمایه دارای اولیه به وضعیتی اشاره می‌شود که رابطه بین مالکیت واقعی و مالکیت خصوصی یکی می‌شود (مانند شرکت‌های خانوادگی). در سرمایه داری انحصاری مالکیت واقعی اقتصادی به صورت جمعی سازمان می‌یابد نه به صورت انفرادی. تولید مستقیم خرد به صورت انفرادی- کار فردی، کنترل نظارت به صورت اجر از طریق تقسیم کار پیچیده و تولید مستقیم به صورت اجرا از طریق تقسیم کار پیچیده است.

رایت در آثار متعددی که منتشر نموده (۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۲، ۲۰۰۵) تئوری خود را در زمینه روابط متضاد طبقه نوین در طرح طبقاتی خویش توضیح داده است. بحث اصلی در تئوری رایت پیرامون سه حوزه مرتبط به هم "مسلط و تحت تسلط" در تولید است. این سه حوزه عبارتند از "سرمایه مالی"، "سرمایه فیزیکی" و "کار" (رایت ۱۹۸۰: ۳۲۸). سرمایه مالی اشاره به تجمع و سرمایه گذاری برای تولید دارد. سرمایه فیزیکی اشاره به وسایل واقعی تولید می‌کند و کار به "فعالیت‌های کاری" مستقیم در فرآیند تولید اشاره دارد. رایت اشاره می‌کند که منظور از کار نیروی کار^۲ نیست. نیروی کار اشاره به همان "کالایی" دارد که در بازار کار خریداری می‌شود، این امر اشاره به ظرفیت سیاسی برای کار در عرصه تولید دارد. کار^۳ اشاره به فعالیت‌های واقعی در فرآیند تولید می‌کند (همان، ۳۲۸). دو مفهوم اول اشاره به مالکیت اقتصادی واقعی دارند و مفهوم سوم اشاره به مفهوم کنترل (نک بالیبار، ۱۹۷۰).

از نگاه رایت این سه بعد دارای رابطه با یکدیگر هستند. "ساختار اجتماعی کنترل سرمایه مالی" دارای کنترل بر "ساختار سرمایه فیزیکی" است و از طریق آن بر "کار" در فرآیند تولید نظارت

-
1. Monopoly capitalism
 2. Labor power
 3. Labor

دارد. رایت عقیده دارد این سه بعد در بالاترین سطح انتزاع همان دو طبقه کارگر و سرمایه دار را تولید می‌کنند که در آن طبقه سرمایه دار موقعیت مسلط را در هر سه بعد سرمایه مالی فیزیکی و کار اشغال می‌کند و طبقه کارگر در هر سه بعد موقعیت تحت سلطه را خواهد داشت. رایت اشاره دارد: ولی هنگامی که ما از سطح انتزاع خارج و وارد جهان واقعی - یعنی همان "فرماسیون اجتماعی" - می‌شویم به جز طبقه کارگر و سرمایه دار طبقات دیگر هم وارد می‌شوند (همان: ۳۲۹). این امر دو دلیل دارد، اول این که فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری واقعی و انضمامی، به راحتی با شیوه‌های تولید سرمایه داری هماهنگ نیست، امکان دارد بسیاری از روابط تولید ماقبل سرمایه‌داری در کنار روابط تولید سرمایه داری هم زیستی داشته باشد (هم زیستی چند شیوه تولید با هم در یک زمان یا یک طبقه در چند شیوه تولید). از طرفی ابعاد سه گانه فوق همزمان نمی‌توانند عمل کنند. این وضع باعث ایجاد جایگاه متناقض در ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته سرمایه‌داری می‌شود. مدیران و سرپرستان دارای جایگاه متناقض در میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار می‌باشند مانند طبقه کارگر آن‌ها از کنترل بر سرمایه مالی محرومند و برعکس طبقه کارگر، آن‌ها تا حد خاصی دارای کنترل بر سرمایه فیزیکی و کار در فرآیند تولید می‌باشند. در میان مدیران و ناظرین مدیران بالا دستی جایگاه نزدیک به طبقه سرمایه دار اشغال می‌کنند و سرکارگران جایگاه نزدیکی به طبقه کارگر.



نمودار (۲): طرح رایت از جایگاه‌های متناقض (۱۹۸۱)

تا این مقاله سعی شد که تطورات مختلف طبقه در اندیشه مارکسیستی مورد کنکاش قرار گیرد. در ضمن علاوه بر اندیشه‌های مارکسیستی، اشارات به این مفهوم در کار دیگر اندیشمندان اشاره شد. ابتدا این که تمامی این اندیشه‌ها در چند وجه مشترکند: یکی تاکید بر دستیابی به منابع ارزشمند به صورت عینی که برای مارکسیست‌ها این منابع اغلب در ساحت تولید مورد توجه است، دوم درک رابطه‌ای بین طبقات گوناگون، به این معنا که کنش هر طبقه در کنار طبقه دیگر مطرح می‌گردد، سوم بازبینی طبقات در قرن بیستم با عنایت به گسترش بوروکراسی نوین و

سرمایه‌داری پیشرفته به خصوص در آثار پولانزاس، کارچدی و رایت. ولی چند نکته اساسی همچنان جای بحث دارد. با این که تاکید رایت بر طبقه بیشتر به مفهوم رابطه‌ای نزدیک است نه مدرج، ولی تصریحی در مورد این امر نمی‌کند که آیا طبقه می‌تواند یک گروه جامعه‌شناختی باشد یا خیر؟ به عبارت دیگر دغدغه رایت بیش از این که به رابطه درون طبقه توجه داشته باشد به رابطه بین طبقات اشاره می‌کند. در ادامه سعی می‌شود یک تعریف جایگزین برای مفهوم طبقه ارائه گردد.

جدول شماره (۷): معیارهای رایت برای تحلیل طبقات

ابعاد روابط اجتماعی تولید			جایگاه طبقاتی	
روابط کنترل		روابط مالکیت اقتصادی		
کنترل بر کار	کنترل بر سرمایه فیزیکی	کنترل بر سرمایه مالی	سرمایه داران سنتی	جایگاه متناقض بین بورژوازی و پرولتاریا
+	+	+	مدیران اجرایی بالا (ارشد)	
+	+	کمینه/جزئی	مدیران بالا	
جزئی	جزئی	-/کمینه	مدیران میانی	
کمینه	کمینه	-	تکنوکرات‌ها	
-	-	-	ناظرین/سرکارها	
-	-	-	-	
-	کمینه	-	استخدام کنندگان نیمه مختار	
+	+	+	+	
کمینه	+	+	مستخدمین کوچک	

ماخذ: (رایت: ۱۹۸۰: ۳۲۲)

ارائه تعریف از مفهوم طبقه

در بررسی انجام شده ملاحظه گردید که در تعریف طبقه از دید نحله‌های فکری موارد متعدد مد نظر است، هدف این قسمت از مقاله این است که بتواند تعریفی مفهومی از طبقه ارائه دهد، در مرور ادبیات نظری یکی از مسائل اصلی تعریف طبقه بر اساس دسترسی نابرابر افراد به مواهب ارزشمند بود. این امر در طبقه بندی رایت به (جایگاه عینی) تفسیر شده است (رایت، ۲۰۰۵). در این جا

منظور از جایگاه عینی، توزیع منابع ارزشمند بین افراد جامعه است. این توزیع-فرضاً نه لزوماً مواهب مادی- افراد را به "دارا و ندار" تبدیل می‌کند و آنها را بر اساس دسترسی به این موهبت در سلسله مراتب اجتماعی قرار می‌دهد یا "درجه بندی" می‌کند. این بعد در تعریف طبقه مورد توجه و قبول تمامی نحله‌های-مارکسی و غیرمارکسی-قرار گرفته است. نکته اساسی در این‌جا تنوع منابع ارزشمند است. در سنت مارکسی-اغلب-این منابع حول مالکیت یا عدم مالکیت و کنترل و عدم کنترل بر نیروهای تولید شکل گرفته است. البته در انواع نظریه‌های مارکسیستی معاصر سعی شده است مهارت، تخصص و تحصیلات دانشگاهی نیز مد نظر قرار گرفته شود. هرچند همان شد که بررسی شد این منابع نیز در ساحت شیوه تولید بررسی گردیده‌اند.^۱

علاوه بر بعد عینی طبقه، بعد ذهنی طبقه یکی دیگر از ابعاد تشکیل دهنده طبقه را تشکیل می‌دهد. آن‌چنان که ملاحظه شد در سنت مارکسی از این موضوع تحت عنوان آگاهی طبقاتی یاد می‌شود.^۲ گاهی در ادبیات موضوع تحت عنوان هویت مشترک نیز از آن یاد شده است. باید توجه داشت عنصر این آگاهی و یا هویت ارتباط بین اعضای گروه است. در حقیقت بدون وجود ارتباط درون گروهی و بین گروهی این هویت یا آگاهی به گروه بی معناست. ارتباط درون گروه اعضا را در یک ساحت سازمان‌دهی قرار می‌دهد و ارتباط بین گروهی باعث افزایش تضاد منافع و شفاف شدن مرزها بین گروه‌ها^۳ می‌گردد. در این‌جا-ساحت گروه بودن-تعریف طبقه می‌تواند سه حالت به خود

۱- در سنت وبری-همچنین بوردیوی و تاحدودی دورکیمی- این منابع گسترده تر شده اند. در سنت وبری قدرت و منزلت به عنوان منابع ارزشمند در تحلیل طبقاتی وارد شد و در سنت بوردیوی با بازسازی انواع مفاهیم از مفهوم سرمایه تحلیل چند بعدی از طبقه اجتماعی ارائه گردید.

۲- در سنت وبری تحت عنوان سبک زندگی و در سنت بوردیوی تحت عنوان عادت‌واره مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- در خصوص این که آیا طبقه یک گروه جامعه‌شناختی است-آن‌چنان که در ادبیات موضوع دیده شد-حداقل می‌توان سه دیدگاه را از هم تفکیک کرد: عده‌ای تاکید بر مفهوم طبقه به عنوان یک گروه جامعه‌شناختی دارند، سنت مارکسی از مفهوم طبقه و افرادی چون دارندورف، پرزورفسکی، رایت و هکتر از این دسته‌اند. رایت (۱۹۸۵، ۱۹۷۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۵) تاکید دارد که این گروه مفهوم "رابطه‌ای"^۳ از طبقه را مد نظر دارند. عده‌ای دیگر طبقه را بیشتر شکلی از گروه منطقی به حساب می‌آورند، بیشتر افراد در سنت وبری با تاکید بر مفهوم پایگاه، در این دسته قرار می‌گیرند (گیدنز ۱۹۷۱، گروسکی و همکار ۲۰۰۵، گلدتروپ ۱۹۹۲). رایت (۱۹۷۹، ۲۰۰۵) معتقد است این گروه بیشتر به دیدگاه مدرج ۳ از طبقه تاکید دارند. در دیدگاه مدرج تاکید بر تقسیم واحدها درون یک سیستم قشربندی اجتماعی است که اغلب بر اساس درآمد رتبه بندی می‌گردند و به صورت سلسله مراتبی تقسیم می‌شوند (رایت ۱۹۷۹: ۵، ۲۰۰۵). رایت اشاره دارد که طبقه در این‌جا شکلی از طبقه منطقی (آماری) است (همان: ۷). رایت معتقد است این چنین مفهومی از طبقه گرچه به طور ضمنی مفهوم رابطه اجتماعی را نیز در خود جای داده است، یعنی رتبه بندی درآمد، خود به طور ضمنی مفهومی از رابطه بین طبقات را نیز بیان می‌دارد ولی این دیدگاه نمی‌تواند رابطه بین طبقات را توضیح دهد.^۳نحله سوم کسانی هستند که مفهوم جامعه‌شناختی از طبقه را می‌پذیرند ولی معتقدند این مفهوم با توجه به شرایط زمانی و

بگیرد، ابتدا طبقه به عنوان یک گروه جامعه‌شناختی، دوم طبقه به عنوان یک مقوله اجتماعی و سوم طبقه به عنوان یک گروه آماری. اجازه دهید قبل از بحث در مورد این سه حالت نگاهی به مفهوم آگاهی طبقاتی داشته باشیم.

هکتر (۲۰۰۴: ۵۹۸) سه محور اساسی را در بررسی طبقه مورد تاکید قرار می‌دهد: اول مرز شفاف و روشن با دیگر طبقات، دوم توانایی سازمان‌دهی بر اساس طبقه و سوم آگاهی طبقاتی. او معتقد است توانایی شکل‌گیری طبقه زمانی افزایش می‌یابد که مرزهای بین طبقات واضح و شفاف باشد و انزوای طبقاتی افزایش یابد، همچنین توانایی سازمان‌دهی طبقات-به‌خصوص طبقات چپ و اتحادیه‌ها- در سازمان‌دهی بالا رود و در نهایت آگاهی طبقاتی تاجایی افزایش یابد که نگاه افراد به منافع مشترکشان آن‌ها را به عنوان یک طبقه خودآگاه تبدیل کند، در چنین شرایطی است که طبقه به یک اجتماع دارای سرنوشت مشترک تبدیل می‌شود. هکتر به کمک همین سه بعد مفهوم طبقه را از مفهوم پایگاه تمیز می‌دهد (همچنین الستر، ۱۹۸۶: ۱۲۵ و رایج ۱۹۷۹، ۲۰۰۵). بنابراین در این‌جا آگاهی طبقاتی^۱ "به فهم مشترک افراد از حقوق و تکالیف در یک موضع مشترک" اشاره دارد.

مکانی و جمعیت طبقه، به‌سوی مفهوم گروه آماری نیز می‌تواند حرکت کند (هکتر ۲۰۰۴، چلبی ۱۳۷۵). هکتر طبقه را به معنای یک مفهوم انسجامی^۳ از گروه می‌داند ولی او معتقد است در سرمایه‌داری پیشرفته، مفهوم طبقه به مفهوم پایگاه تغییر شکل می‌دهد. برای چلبی (۱۳۷۵) نیز با توجه به سه عامل حجم جمعیت، میزان منابع و میزان تراکم اجتماعی می‌توان گفت هر چقدر از طبقه نخبگان در جامعه بسوی قاعده قشربندی جامعه- توده- حرکت کنیم امکان این‌که طبقه (به معنای گروه جامعه‌شناسی) به طبقه منطقی (آماری) تبدیل گردد، افزایش می‌یابد.

۱- در زمینه آگاهی طبقاتی در نحله مارکسی ذکر این نکته ضروری است که این امر در رابطه با منافع درون گروه-منافع مشترک- و در تضاد با منافع گروه‌های رقیب اهمیت می‌یابد. در این نحله چندین دیدگاه در زمینه آگاهی طبقاتی مطرح است. یک دیدگاه که به نظریه جایگاه طبقاتی و آگاهی شهرت دارد معتقد است که نظریات و ارزش‌ها متأثر از موقعیت اقتصادی و اجتماعی معین در شیوه تولید است. مارکس در آثار گوناگون خود به این امر اشاره کرده است او در مانیفست کمونیست در مخالفت فرضی با بورژوازی می‌گوید "باورهای تو خود محصول شرایط بورژوازی است". در هیجده برومر بناپارت اشاره دارد "بر اساس شکل‌های متفاوت مالکیت و بر اساس شرایط اجتماعی زندگی، روبنای کامل از عواطف، توهمات و اندیشیدن شکل می‌گیرد (لوین، ۱۳۷۷: ۳). دیدگاه دیگر آگاهی را حاصل پراکسیس می‌داند. در این رویکرد هر چند موقعیت طبقاتی باعث ایجاد آگاهی می‌شود، اما مولفه اصلی آگاهی طبقاتی "مبارزه طبقاتی" است. مبارزه طبقاتی باعث وحدت منافع مشترک طبقاتی می‌گردد. در این حالت آگاهی هم پیش شرط و هم ثمره انقلاب خواهد بود. مارکس بارها اشاره کرده بود که "هستی طبقه کارگر در گرو پیکار طبقاتی است". او همچنان تاکید داشت که پیکار طبقه در نهایت یک پیکار سیاسی است. برای مارکس این مفهوم اغلب در مورد طبقه کارگر کاربرد داشت. دیدگاه سوم به دیدگاه "منافع حاکم و بینش متعارف" مشهور است. به این معنا که منافع حاکم و بینش متعارف مانع از آن می‌شود که کارگران از آگاهی مناسب برخوردار شوند، درحقیقت ایدئولوژی حاکم اجازه چنین امری را نمی‌دهد. بنابراین باید آگاهی را خارج از طبقه کارگر و توسط روشنفکران متعهد به آن‌ها داده شود. این دادگاه اغلب توسط لینن و کائوتسکی بیان گردید. بحث بر سر اینکه آگاهی طبقاتی حاصل شرایط-فهم شرایط هستی-توسط خود پرولتاریاست و از موقعیت

او معتقد است در مفهوم پایگاه شفافیت مرزها، قدرت سازمان‌دهی و آگاهی مثل طبقه وجود ندارد. هکتر اشاره می‌کند که به صورت تحلیلی در تشکیل گروه مفهوم پایگاه و طبقه نقاط تلاقی مشترکی دارند ولی ممکن است که طبقه اجتماعی از افرادی با پایگاه‌های مختلف و پایگاه اجتماعی از افرادی با طبقات گوناگون تشکیل شده باشد. بنابراین طبقات اجتماعی که اعضای آن از پایگاه‌های مختلف اجتماعی باشند کمتر می‌توانند به آگاهی طبقاتی دست پیدا کنند همچنین پایگاه اجتماعی که اعضای آن از طبقات گوناگون هستند کمتر به نوعی آگاهی فرهنگی دست می‌یابند (هکتر، ۲۰۰۴: ۶۰۰).

به نظر می‌رسد مفهوم پایگاه اجتماعی مد نظر هکتر شبیه به بحث طبقه مدرج برای رایت باشد. هکتر بر اساس تئوری انسجام گروهی خود^۱ (هکتر ۱۹۸۵) سعی می‌کند برای طبقه تعریفی به مثابه گروه جامعه‌شناختی ارائه دهد.^۲ از نظر هکتر گروه منسجم، گروه‌های همبسته با الگوی‌های مشترک زندگی هستند. برای هکتر کالای مشترک (نفع) مشترک و وابستگی متقابل از عوامل اساسی انسجام گروهی است، او معتقد است که این نفع و وابستگی، فرهنگ مشترک و اعتماد متقابل در گروه می‌آفریند (۲۰۰۴: ۶۱۹). چلبی نیز (۱۳۸۹: ۶) تعریف انسجام اجتماعی را روابط اجتماعی نسبتاً پایدار بین مجموعه‌ای از کنشگران فردی و جمعی بر اساس منافع مشترک، باورهای مشترک، دلبستگی و وابستگی متقابل می‌داند. علاوه بر این چلبی در تئوری نظم خرد خود (۱۳۷۵: ۲۰) بر عنصر هماهنگی نیز تاکید دارد که بیانگر نقش نظارت بیرونی در انسجام گروه است.^۳ با توجه به موارد گفته شده حال اگر طبقه را یک گروه جامعه‌شناختی^۴ دارای انسجام بدانیم، می‌توان گفت

عینی آن‌ها در شرایط انقلابی حاصل می‌شود یا باید بیرون از طبقه این آگاهی به آن‌ها داده شود، همیشه درمیان مارکسیست‌ها وجود داشته است.

۱. برای هکتر اغلب بحث بر سر اینست که چگونه این انسجام گروهی حفظ می‌شود تا نظم اجتماعی ممکن گردد (نک هکتر ۱۹۹۶، ۱۹۸۵، ۱۹۹۷).

۲. هکتر انسجام گروهی را تابعی از تعهدات هنجارهای مشترک و میزان پیروی افراد از این تعهدات می‌داند. او اشاره می‌کند که اعضای گروه برای دست یابی به کالای مشترک دور هم جمع می‌شوند، پس بقای یک گروه به پیروی از قواعدی است که اعضا آن برای تولید کالای مشترک دور هم جمع شده‌اند. هکتر پیروی از طریق پاداش و تقویت تعهد را دو راه افزایش پیروی از قواعد هنجاری داخل گروه می‌داند. تاکید هکتر در میزان پیروی افراد از این تعهدات بر روی ظرفیت کنترل گروهی و سیستم کیفردهی است (همچنین الستر ۱۹۸۹).

۳. چلبی (۱۳۷۵) چهار بعد همبختی، همگامی، همفکری و همدلی را برای نظم خرد بیان می‌دارد. بعد همگامی تاکید بر نظارت بیرونی برای انسجام گروهی دارد. بعد نظارت در تئوری هکتر نیز مورد توجه جدی قرار گرفته است.

۴. باید این نکته را مد نظر داشت که اگر بخواهیم از لحاظ هستی‌شناختی در بین اعضای وسیعی که از آن تحت عنوان طبقه (گروه جامعه‌شناختی) یاد می‌کنیم تعامل و رابطه را مشاهده کنیم عملاً غیر ممکن به نظر می‌رسد بنابر این بهتر است در این‌جا طبقه به مثابه "مقوله اجتماعی" نیز مدنظر قرار گیرد. که بر خلاف مقوله آماری اگرچه دارای عینیت

طبقه عبارتست از روابط نسبتاً پایدار بین کنشگرانی که در سلسله مراتب توزیع منابع ارزشمند چندگانه دارای جایگاه نسبتاً مشترک و بتبع آن نیازها و منافع مشترک هستند و بر اساس قواعد نسبتاً مشترک با یکدیگر تعاملات^۱ دارند و تکرار این تعامل باعث ایجاد نوعی همبستگی-احساس تعلق خاطر- بین آنها، برای رسیدن به یک هدف مشترک (کالای همگانی) می‌شود. در این جا قواعد و روابط برای ظهور و ادامه گروه اجتماعی لازم و ملزوم یکدیگرند. ولی آن چنان که آمد این امر فقط بیان کننده حالت اول از مفهوم طبقه است مشروط به این که سازمان عینی-سازمان دهی-را نیز به آن اضافه کنیم. پس می توان بر اساس جدول(۲-۱۳)گفت:

جدول شماره(۸): سه حالت ممکن از مفهوم طبقه اجتماعی در ساحت تعریف گروه

اجزاء تعریف	طبقه
افراد دارا و ندار+ منطق وضعیتی مشترک +رابطه اجتماعی+هویت مشترک+سازماندهی+سازمان عینی. (طبقه برای خود)=عینیت هستی شناختی+ عینیت معرفت شناختی	به عنوان یک گروه جامعه‌شناختی
افراد دارا و ندار+ منطق وضعیتی مشترک +رابطه اجتماعی ضعیف+هویت مشترک کم. (طبقه در خود)= عینیت معرفت شناختی	به عنوان یک مقوله اجتماعی
افراد دارا و ندار+ منطق وضعیتی مشترک. فاقد هر دو عینیت.	به عنوان یک گروه آماری

شاید بتوان طبقه به عنوان یک گروه جامعه‌شناسی یک نوع آرمانی^۲ -به معنای وبری-باشد. آنچنان که ملاحظه می‌شود هکتر نیز بر بعد سازمان دهی طبقه اشاره کرده بود. این امر در نخله‌های مختلف نیز مورد بررسی قرار گرفته بود. در این حالت طبقه می‌تواند دارای نوعی موجودیت "هستی‌شناختی" گردد. تعداد افراد طبقه^۳، در این حالت زیاد گسترده نیست. اما در حالت دوم طبقه بیشتر به عنوان یک مقوله معرفت شناختی مد نظر است. در این حالت افراد دارا و ندار (بعد عینی)

هستی شناختی نیست ولی دارای عینیت معرفت شناختی می‌باشد. در مورد تفاوت این دو نوع عینیت نک:چلبی ۱۳۹۳:فصل اول.

۱. باید به این نکته توجه داشت که اعضای گروه می‌توانند به واسطه آموزش و رسانه هم به آگاهی دست یابند و برای این امر لزوماً رابطه رودرو ملاک نیست.

۲. آن چنان که ترنر و بیگلی (۱۳۷۰) اشاره دارند دونوع نمونه آرمانی در کار وبر قابل تشخیص است: نمونه آرمانی تاریخی و نمونه آرمانی نوعی. اولی اشاره به نمونه کامل یک پدیده دارد که در تاریخ (روی زمین) وجود داشته است و دومی اشاره به این امر دارد که نوع کامل و مثالی یک پدیده را بیان کند و البته برخی از ویژگی‌های آن روی زمین (تاریخی) وجود نداشته باشد. طبقه در معنای جامعه‌شناختی می‌تواند جزء گروه اول قلمداد شود.

۳. به بحث "تعداد افراد" در تعریف نخبگان دوباره باز خواهیم گشت.

در جامعه وجود دارد و بتبع این امر آن‌ها خواسته یا ناخواسته در یک وضعیت مشترک قرار می‌گیرند، ولی ارتباط اجتماعی کم اجازه شکل‌گیری آگاهی طبقاتی را بین افراد پایین می‌آورد. در نهایت در این وضعیت سازمان‌دهی بین گروه کم و طبقه امکان این‌که دارای سازمان عینی شود، را نخواهد داشت. این حالت بیشتر گروه را به "شبه طبقه" تبدیل خواهد کرد و در حالت سوم طبقه به عنوان یک مقوله آماری مطرح است که در این حالت تعداد افراد بسیار گسترده و زیاد است و در نهایت می‌توانند یک منطق وضعیتی مشترک داشته باشند.

در یک جمع‌بندی چند نکته درباره تعریف ارائه شده قابل ذکر است. ابتدا این‌که هرچقدر منافع مشترک درون طبقه مشخص‌تر باشد و اعضای درون طبقه تعامل بیشتری باهم داشته باشند احتمال وضوح مرزهای بین طبقات (هکتر ۲۰۰۴) بیشتر است. از طرفی همین امر عامل اساسی در ایجاد همبستگی بین اعضای طبقه و رسیدن به نوعی آگاهی طبقاتی است که خود می‌تواند عامل سازمان دهنده نیز باشد. دوم این‌که، آن‌چنان که ترنر^۱ (۲۰۱۰) یاد آوری می‌کند هرچقدر میزان تحرک بین طبقات زیاد باشد، تمام شفافیت و وضوح طبقات بهم می‌ریزد، در این حالت احتمال حس همبستگی و آگاهی طبقاتی نیز پایین می‌آید. سوم این‌که، این تعریف با آن‌چه رایت تحت تعریف رابطه ای یاد می‌کند متفاوت است. تاکید رایت بر روابط بین طبقات (بین گروهی) است نه درون طبقه. نکته دیگر این است که مصادیق این تعریف در طول زمان و مکان متفاوت است به طوری که طبقه به عنوان یک گروه جامعه‌شناختی بسوی "پایگاه" و حتی توده‌ای از مردم (گروه آماری) حرکت می‌کند (هکتر ۲۰۰۴، گروسکی ۲۰۰۵، برین و هارتمان ۲۰۰۵، ترنر ۲۰۱۰، الستر ۱۹۸۶). تحرک اجتماعی در جوامع سرمایه داری، حاکمیت مستقیم، حمایت‌های بیمه‌ای، نگاه چند بعدی به مفهوم طبقه - نگاه چند بعدی به منابع ارزشمند - و شکل‌های مختلف همکاری طبقاتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری باعث گردیده است تا از مفاهیم پایگاه و سبک زندگی بیشتر بهره گرفته شود. مفهومی که در جدول ۸ ارائه شده است می‌تواند در مطالعات مربوط به ایران هم از لحاظ تاریخی و هم در زمان حال کاربرد داشته باشد. این امر مجال بحث دیگری را می‌طلبد. در مطالعات راجع به ایران از ابتدای پهلوی اول و به صورت گسترده‌تر در پهلوی دوم بر تعداد نظامیان و مدیران بوروکراتیک افزوده شد. اگر منبع ارزشمند در قرن ۱۹ بیشتر در حول مالکیت زمین معنا می‌یافت با شکل‌گیری نوعی دولت مدرن در زمان رضاخان بر حجم دولت افزوده شد. این امر کم‌کم بر تعداد کارکنان دولت افزود. در این‌جا گروهی از بوروکراتها شکل گرفتند، نظامیان گروه دیگری بودند تعداد آنها گسترش یافت.

۱. ترنر برای قشریندی اجتماعی چهار بعد اساسی را ذکر می‌کند: (۱) توزیع نابرابر منابع ارزشمند (۲) شکل‌گیری طبقات بر اساس توزیع منابع ارزشمند همراه با عقاید، روابط و سبک زندگی مشترک درون طبقه، (۳) نوعی نظم رتبه‌بندی شده جمعیت بر اساس منابع ارزشمند و (۴) تحرک طبقاتی (ترنر ۲۰۱۰: ۱۵۳).

علاوه بر این باید دانست که منابع ارزشمند تنها در ساحت زمین و دولت بوروکراتیک مدرن معنا نمی‌یابد. این منابع ارزشمند شامل تحصیلات جدید و "تولید اندیشه" نیز می‌گردد. بنابراین گروهی از روشنفکران و دانشگاهیان نیز ظهور پیدا کردند، در کنار این گروه‌های با حذف آرام زندگی ایلی و ایلات نهادی دیگر به نام روحانیت در نیم قرن اخیر قدرت پیدا کرد. این که این گروه‌ها آیا می‌توانند علاوه بر دارا بودن انواع منابع ارزشمند به صورت یک طبقه عمل نمایند بحث دیگری است. آیا این طبقات با عنایت به مطالب جدول ۸ می‌توانند به صورت "طبقه به معنای گروه جامعه‌شناختی باشند" یا طبقه به "مثابه مقوله اجتماعی" مطالعه مجزایی می‌طلبند. بررسی این وضعیت به صورت تجربی به وقتی دیگر موکول می‌شود.

نتیجه‌گیری

سنت مارکسی یکی از مهم ترین نحله‌ها در بررسی مفهوم طبقه در ادبیات این موضوع است. در نوشته حاضر سعی شد ابتدا به بررسی اجمالی از مفهوم طبقه در میان نحله‌های فکری مختلف در جامعه‌شناسی پرداخته شود و سپس تمرکز لازم را بر روی مفهوم مارکسیستی از طبقه نهاده شد، اشاره شد که مارکس خود مجال ارائه می‌دهد تعریفی دقیق را نیافت، ولی در بررسی خود سعی نمود با تعریفی که از جامعه به عنوان یک فرماسیون اجتماعی و اقتصادی ارائه داد تعریفی از طبقه نیز ارائه دهد. یکی از چالش‌های اساسی که بعدها پیروان او در بررسی مارکس از طبقه با آن روبرو شدند، گسترش دولت مدرن و به وجود آمدن گروهی از کارکنان یقه سفید بود که به راحتی نه در آن حیطه طبقه کارگر قرار می‌گرفت و نه در حیطه طبقه بورژوازی. در این جا بود که نحله ای گوناگون از تفسیرهای مارکسیستی ارائه گردید. چهار گرایش در بررسی مفهوم طبقه و آرایش طبقاتی در مارکسیسم بر این اساس صورت گرفت. استراتژی اول قرار دادن همه مدیران در طبقه کارگر غیر از مدیران ارشد رده بالاست. در مدل دو تایی ساده، تمام مدیران را در قسمت فروشنده نیروی کار قرار می‌دهند. استراتژی دوم مدیران را تحت خرده بورژوازی نوین یاد می‌کند، استراتژی سوم از طبقه مجزای مدیریتی جدید یاد می‌کند و چهارمین استراتژی از جایگاه متناقض مدیران در ساختار طبقاتی یاد می‌کند. در مرور ادبیات نظری یکی از مسائل اصلی تعریف طبقه بر اساس دسترسی نابرابر افراد به مواهب ارزشمند بود. این امر در طبقه‌بندی رایج به (جایگاه عینی) تفسیر شده است. این بعد عینی اشاره به منابع و منافع مشترکی دارد که طبقه در تجربه مشترک حول آن شکل می‌گیرد. نکته اساسی در اینجا تنوع منابع ارزشمند است. در سنت مارکسی -اغلب- این منابع حول مالکیت یا عدم مالکیت و کنترل و عدم کنترل بر نیروهای تولید شکل گرفته است. البته در انواع نظریه‌های مارکسیستی معاصر سعی شده است مهارت، تخصص و تحصیلات دانشگاهی نیز مد نظر قرار گرفته شود. هر چند همان گونه که بررسی گردید این منابع نیز در ساحت شیوه تولید بررسی

گردیده‌اند. نگاه مارکسیستی و از جمله رایت منابع ارزشمند را بیشتر حول شیوه تولید طبقه بندی کرده‌اند و دیگر آن‌که مفهوم طبقه به عنوان یک گروه اجتماعی را کمتر مورد توجه قرار داده‌اند. در مدلی که ارائه شده است سعی شده است تعریفی با عنایت به سنت رئالیسم در مورد مفهوم طبقه ارائه گردد که این دو دغدغه را رفع نماید.

منابع

- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران: نشرنی.
- چلبی، مسعود (۱۳۹۳)، *تحلیل نظری و تطبیقی در جامعه‌شناسی*، تهران: نشرنی.
- وود، آلن مکسینز (۱۳۷۶)، *سرمایه داری در برابر دموکراسی*، ترجمه: حسن مرتضوی، نشر دیگر.
- هابزوبام، اریک (۱۳۶۱)، *صنعت و امپراتوری*، ترجمه عبدالله کوثری، نشر آگه.
- Bowles, Samuel and Herbert Gintis, 2005. "Contested Exchange: New Micro foundations for the Political Economy of Capitalism", *Politics & Society* 18: 2, pp. 165-222, June 1990.
- Breen, Richard. 2005. Foundations of a neo-Weberian Class Analysis, in Wright, Erik Olin. *Approaches to Class*, Cambridge University Press.
- Breen, Richard and David B. Rottman, 1995b. 'Class Analysis and Class Theory' *Sociology* 29, 3: pp. 453-73,.
- Breen, Richard and David B. Rottman, 1995a. *Class Stratification: A Comparative Perspective*, New York, Harvester Wheatsheaf.
- Breen, Richard, 1997. 'Risk, Recommodification and the Future of the Service Class', *Sociology*, 31:3, pp. 473-489.
- Carchedi, Guglielmo, *Class Analysis and Social Research*, Cambridge University Press 1977.
- Carchedi, Guglielmo. 2011. *Behind the Crisis: Marx's Dialectic of Value and Knowledge*. Cambridge University Press.
- Cohen, G.A., *Karl Marx's 1978. Theory of History: a Defense*, Princeton, NJ, Princeton University Press.
- Collins, Randall, 1979. *The Credential Society: An Historical Sociology of Education and Stratification*. New York, Academic Press.
- Collins, Randall, 1979. *The Credential Society: An Historical Sociology of Education and Stratification*. New York, Academic Press.
- Dahrendorf, Ralph, 1959. *Class and Class Conflict in Industrial Society*, Stanford, CA, Stanford University Press.
- Dobb Maurice, 1946. *Studies in the Development of Capitalism*.
- Elster, Jon. 1985. *Making Sense of Marx*, Cambridge University Press.
- EMIGH, REBECCA JEAN. 2004. "The Great Debates: Transitions to Capitalisms." Pp. 355-380 in *Remaking Modernity: Politics, History, and*

- Sociology*, edited by Julia Adams, Elisabeth Clemens, and Ann Shola Orloff. Durham: Duke University Press.
- Gerhard Lenski, "Marxist Experiments in Desertification: An Appraisal," *Social Forces*.
- Gerhard Lenski, Patrick Nolan, Jean Lenski, 1995. *Human Societies*, 7th ed., , chapter 15.
- Giddens, Anthony, 1973. *The Class Structure of the Advanced Societies*, London, Hutchinson.
- Goldthorpe, John and Keith Hope, 1974. *The Social Grading of occupations: A New Approach and Scale*, Oxford, Clarendon Press.
- Goldthorpe, John H. and Gordon Marshall, 1992. 'The Promising Future of Class Analysis: A Response to Recent Critiques' *Sociology* 26:3, pp. 381-400.
- Goldthorpe, John H., 'A Response' in Jon Clark, Celia Modgil and Sohan Modgil (eds.) *John Goldthorpe: 1990. Consensus and Controversy*, London, The Falmer Press, pp. 399-440,.
- Goldthorpe, John H. 1980, *Social Mobility and Class Structure in Modern Britain*, Oxford, Clarendon Press.
- Grusky, David. 2005 *Foundations of a neo-Durkheimian class analysis*, in Wright, Erik Olin. *Approaches to Class*, Cambridge University Press.
- Grusky, David B. (ed.), 2001. *Social Stratification*, Boulder, West view.
- Korpi, Walter, *The Democratic Class Struggle*, London, Routledge.
- Lachmann, Richard. 1983. *Capitalists in Spite of Themselves: Elite Conflict and European Transitions in Early Modern Europe*, Oxford University Press.
- Nash, Kate, 2000. *Contemporary Political Sociology*, Wiley-Blackwell.
- Pakulski, Jan. 2005. *Foundations of a Post-Class analysis*, in Wright, Erik Olin. *Approaches to Class*, Cambridge University Press.
- Pakulski J. 2004, *Globalizing Inequality*, Sydney, Allen & Unwin, forthcoming.
- Parkin, Frank, 1979. *Marxism and Class Theory: A Bourgeois Critique*, New York, Columbia University Press.
- Parsons, Talcott, 1954 "An Analytical Approach to the Theory of Social Stratification." pp. 69-88 in *Essays in Sociological Theory*, by Talcott Parsons, Glencoe, Free Press.
- Parsons, Talcott, 1967. *Sociological Theory and Modern Society*, New York, Free Press.
- Poulantzas Nicos, 1975. *Classes in Contemporary Capitalism*, London, New Left Books.
- Przeworski, Adam. 1985. *Capitalism and Social Democracy (Studies in Marxism and Social Theory)*, Cambridge University Press.
- Skocpol, Theda. 1979 *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*, Cambridge University Press (New York).
- Sørensen, Aage. 2005 *Foundations of a neo-Ricardian class analysis*, in Wright, Erik Olin. *Approaches to Class*, Cambridge University Press.

- Therborn, Göran. 2008. What Does the Ruling Class do when it Rules? State Apparatuses and State Power under Feudalism, Capitalism and Socialism (1978) (Reprinted as Radical Thinkers Series, Verso).
- Thompson, E. P. 1966 the Making of the English Working Class, New York, Vintage Books.
- Turner, H. 2010. Jonathan Theoretical Principles of Sociology volume II: Microdynamics (New York: Springer).
- Turner, H. Jonathan 2010. Theoretical Principles of Sociology, volume I: Macrodynamics (New York: Springer).
- Warner, W. Lloyd, Marchia Meeker, 1949. And Kenneth Bells, Social Class in America, New York, and Science Research Associates.
- Weber, Max, 1978 [1922]. Economy and Society (2 vols) (edited by Guenther Roth and Claus Wittich) Berkeley, University of California Press.
- Weinger, Elliott. 2005. Foundations of Bourdieu's Class Analysis, in Wright, Erik Olin. *Approaches to Class*, Cambridge University Press.
- Weinger, Elliott B. 2002. "Class and Causation in Bourdieu." pp. 49-114 in Current Perspectives in Social Theory, vol. 21, Ed. Jennifer Lehmann, Amsterdam, JAI Press,.
- Wright, Erik O., Class Structure and Income Determination, New York, Academic Press,.
- Wright, Erik Olin et al. 1979, the Debate on Classes, London, Verso, 1989.
- Wright, Erik Olin, 1981. "The Status of the Political in the Concept of Class Structure." *Politics and Society*, 11:3, pp. 321-52,.
- Wright, Erik Olin, 1980 . "Varieties of Marxist Conceptions of Class Structure," *Politics and Society*, 9:3,
- Wright, Erik Olin, 2000. "Working-Class Power, Capitalist-Class Interests and Class Compromise," *American Journal of Sociology*, Volume 105, Number 4, pp. 957-1002, January
- Wright, Erik Olin, 1993 .Andrew Levine and Elliott Sober, *Reconstructing Marxism*, London, Verso,
- Wright, Erik Olin, *Class*, 1978. *Crisis and the State*, London, New Left Books.
- Wright, Erik Olin, 1985. *Classes*, London, New Left Books/Verso.
- Wright, Erik Olin 2005. *Approaches to Class*, Cambridge University Press.